

● خط و خش روی چهره‌ها

شهرک رضویه را درمی‌کنیم و چند دقیقه‌ای در جاده حرکت می‌کنیم. به مقصد که نزدیک می‌شویم سعید احمد سرکوهی خودرورش را کج می‌کند توی جاده خاکی. می‌رسیم به اتاقک‌های آجری کوچک که ردیف به ردیف کنار هم ساخته شده‌اند. پشت این خانه‌ها هم کوره‌های آجری قرار دارند. از خودرو که پیاده می‌شویم یادگرمی به صورتی می‌خورد و گردوغبار روی شیشه عینکم می‌نشیند. این خاک همان خاک نرم رس است که با آن آجر می‌سازند. به چهره‌گندمی پرخط و خش ساکنان این خانه‌ها نگاه می‌کنم. افرادی که سال‌ها در مجاورت این گرد و خاک بوده‌اند. فضل احمد رستمی لیخنده لب به استقبالمان می‌آید و ما را به اتاقکشان دعوت می‌کند. ترک‌ها سرتاسر چهار دیواری کوچک را پر کرده‌اند. گرمافضا را خفه‌تر از چیزی که هست نشان می‌دهد و پنکه کوچک فکستنی گوشه اتاق هم نمی‌تواند حریف هوای دم کرده ظهر تیرماه شود.

● گنج در بیابان

برایش عجیب است که این همه راه تا اینجا آمده ایم تا زندگی اش بنویسیم. وقتی می‌خواهیم عکس بگیریم تعجبش بیشتر هم می‌شود. چشم‌هایش لابه‌لای استخوان‌های بیرون زده صورتش گردتر از حد معمول می‌شود و با همان لهجه تربت جامی می‌گوید: «با این دست‌ها، با لباس کار، توی این خاک و خُل، هیچ چیز من به این دوتار نمی‌خورد!» سعید احمد سرکوهی پشت بندش می‌گوید: «گنج همیشه توی بیابان پیدا می‌شود. جایی که کسی فکرش را هم نمی‌کند.»

● با دوتار زاده شدم

پیش از آنکه شروع کند به نواختن از زندگی اش می‌گوید. کم سخن است و برای پاسخ به هر سؤال‌ها به گفتن یکی ۲ کلمه بسنده می‌کند. گذشته‌ها برای او پشت گردوغبار این سال‌ها گم شده‌اند و به سختی خاطرات را به یاد می‌آورد. متولد روستای صالح آباد تربت جام است. جایی که دوتار روی زمین نمی‌ماند و جایش روی دست آدم‌هاست. او هم مثل بسیاری از هم‌ولایتی‌هایش دوتارنوازی را آموزش ندیده، به قول خودش با دوتار زاده شده است. فضل احمد رستمی از زمانی که به یاد می‌آورد نواختن را بلد بوده است. پدرش غلام احمد رستمی دوتارنواز قهار بوده که صدای خوشی هم داشته است. روزها سرزمین کشاورزی می‌زده زیر آواز و موسیقی‌های سنتی خودشان را می‌خوانده و شب‌ها هم برای در کردن خستگی پنجه به تار می‌زده است. او در چنین محیطی می‌بالد. خودش می‌گوید: ۷ خاوه‌رو برادر بودیم که هر کدام پنجه‌ای بر تار می‌زدیم. اما بیشتر از همه من شیفته دوتار بودم.

آن زمان هادر هر خانه‌ای در تربت جام یک دوتار پیدا می‌شده و آواز و موسیقی‌رسم را به هم‌مانی‌ها و مراسم آن‌ها می‌خوانده است. موسیقی در همان شب نشینی‌های پرآواز در درگ و پوی وجود فضل احمد خانه می‌کند. او از آواز «سرتراشک» می‌گوید. آوازی سنتی که اهالی به هنگام تراشیدن سر و روی تازه‌دامادها پیش از مراسم عروسی می‌خواندند و می‌گفتند: سرتراشک مبارک باشد!

خانم‌های تربت جامی هم بیشتر در دایره‌زنی مهارت داشتند و در مراسم خانبدان دایره می‌زدند و آوازهای مخصوص مراسم خانبدان را می‌خواندند.

● پاتوق هنرمندان موسیقی مقامی

مشهد در خاطرات کودکی فضل احمد شهری افسانه‌ای بوده. پر از دوتارنوازان ماهر و چیره‌دست و چهره‌های آشنای این عرصه. تعریف می‌کند گاهی که پدر برای خرید تعمیر دوتار به شهر می‌آمده و او را همراه خودش می‌برده است. آن‌ها به کارگاه استاد جهانگیر بشتاب، دوتارنواز و دوتار ساز ماهر قلعه ساختمان می‌رفتند. پدر در کارگاه گرم‌گفت و کوبا استاد جهانگیری می‌شده و گاهی زیر آواز هم می‌زده. گه‌گداری ذوالفقار عسگریان، نوازنده و خواننده موسیقی نواحی خراسان هم می‌آمده و... خلاصه آنجا به نوعی به پاتوق نوازندگان و خوانندگان موسیقی‌های مقامی تبدیل شده بوده است. بعد از مدتی خانواده آن‌ها به محله شهید بسکابادی در شهرک شهید باهنر مهاجرت می‌کنند و در همین منطقه ساکن می‌شوند. از آن پس فضل احمد این حوزه را جدی‌تر و تخصصی‌تر از قبل دنبال می‌کند. دستگاه ضبطی می‌خرد و در خانه هم نوازی خودش و پدرش را ضبط می‌کند. او حالا آن کاست‌های قدیمی را بهترین یادگاری از پدرش می‌داند.

● داستان گروه ساریکا

داستان آشنایی سعید احمد سرکوهی و فضل احمد برمی‌گردد به همان کارگاه کوچک استاد جهانگیر. یک روز که سرکوهی برای تعمیر دوتارش به آنجا سر می‌زند فضل احمد را در حال نواختن دوتار می‌بیند. آن قدر تحت تأثیر تار زدن او قرار می‌گیرد که ناگاه می‌زند زیر آواز و یک چهاربیتی می‌خواند. دلیل تحت تأثیر قرار گرفتنش را می‌پرسم و پاسخ می‌دهد: ما

هنرمندان هنری یکدیگر را خوب می‌شناسیم. دوتارنواز کافی است یک پنجه به تار بزند تا هم‌ردیفانش بفهمند کجای کار است و عیار هنرش را بسنجند. من هم همان اول فهمیدم که فضل احمد چیزی نوی وجودش دارد. من خودم زادگاهم تربت جام است و روحم با موسیقی مقامی تربت جام آمیخته است. همین موضوع باعث شد که همان ابتدا پیوندی محکم را با او احساس کنم. همان اولین اجرا کافی بود که از او بخوام در یک گروه با هم کار کنیم. پیش از آن هم در فکر تشکیل گروه ساریکا (نام قدیمی سرخس) بودم و اولین هنرمندی که به او پیشنهاد همکاری دادم فضل احمد بود. بعد از آن هنرمندان مطرح دیگری هم با ما همکاری کردند. افرادی مثل محسن عسگریان پسر ذوالفقار عسگریان، جوان شیر برادران سلیمانی و... خیلی‌ها هم آمدند و اوج گرفتند و بعد هم از گروه رفتند اما من و فضل احمد افراد ثابت گروه بودیم.

● اولین اجرای زنده

اولین اجرای آن‌ها برمی‌گردد به سال ۸۳. اجرایی به مناسبت عید فطر که از شبکه استانی خراسان رضوی هم پخش می‌شود. آن اجرا اولین اجرای جدی فضل احمد رستمی بوده که بدون کوچک‌ترین استرسی می‌نوازد. به قول خودش از کودکی دستش به تار گرم بوده و ترسی از نواختن نداشته است. همان اجرای اول کار خودش را می‌کند. پیشنهادها برای گروه آن‌ها روز به روز بیشتر می‌شود و گروه آن‌ها به سرعت اوج می‌گیرد. وقت‌هایی بوده که آن‌ها ۳ شب در هفته روی صحنه اجرا داشتند. همه این‌ها باعث می‌شود که پس از مدتی کوتاه گروه ساریکا تبدیل به گروه مطرح موسیقی مقامی خراسانی در مشهد و کشور شود.

● بهترین هم‌نوازی در برج میلاد

فضل احمد یکی از مهم‌ترین اجراهایشان را در برج میلاد در سال ۹۳ می‌داند که یکی از پر استرس‌ترین اجراهای زنده گروهشان هم بوده است. تعریف می‌کند که آن سال برای اهالی موسیقی خراسانی در تهران جشنواره‌ای برگزار می‌شود که از گروه ساریکا هم دعوت می‌شود. آن‌ها حسابی تمرین کرده بودند اما تا پرده‌های سالن کنار می‌رود و انبوه جمعیت و چشم‌های پراز شور و شوق حاضران را می‌بینند با آن همه تجربه



یاسین به دلیل کار کوره از جشنواره بازمانده

همان‌طور که فضل احمد رستمی کنار پدرش دوتارنوازی را یاد می‌گیرد یاسین ۱۷ ساله هم حالا چشم بسته دوتار می‌نوازد. پدرش می‌گوید از او هم بهتر می‌نوازد و تخصصش هم چهاربیتی است. یاسین حالا چندین سال است که کنار پدر و سعید احمد سرکوهی عضو ثابت گروه ساریکا است. وقتی ۱۳ سال بیشتر نداشته همراه گروهی در جشنواره رضوی شرکت می‌کند. کم‌سن و سال‌ترین شرکت‌کننده بوده و به عنوان پدیده مسابقات انتخاب می‌شود. همان سال ۱۳۹۶ یاسین در جشنواره موسیقی جوان که از رده سنی ۱۰ سال تا ۲۹ سال شرکت‌کننده داشته هم شرکت می‌کند. در خراسان رضوی در بخش تک‌نوازی موفق به کسب مقام اول می‌شود اما به اجرای نهایی که قرار بوده در تالار وحدت تهران برگزار شود نمی‌رسد. یکی از آرزوهای زندگی یاسین اجرای تالار وحدت بوده و حالا این موضوع یکی از حسرت‌های زندگی او است. دلیل شرکت نکردنش را که می‌پرسم، می‌گوید باید کنار پدر و مادرش در کوره آجرپزی کار می‌کرده و تعداد آجرهایی که زده بودند کم بوده و نمی‌توانسته آن‌ها را تنها بگذارد.

باز هم دلهره‌ای در دلشان می‌افتد. سرکوهی اما به چشم‌های نگران فضل احمد نگاه می‌کند و می‌گوید خاطرش جمع باشد و آن اجرا به یکی از بهترین هم‌نوازی‌ها و هم‌خوانی‌های گروهی آن‌ها تبدیل می‌شود.

● هندوستانی‌ها از ریتم موسیقی ما خوششان آمده بود

سردشت، تهران، اصفهان، اهواز و... آن‌ها تا به حال در هر شهر و سالن و کوی و برزنی که فکرش را بکنید اجرا داشته‌اند و بارها به عنوان گروه منتخب در جشنواره‌های مختلف انتخاب شده‌اند اما مهم‌ترین خاطرات فضل احمد از این گروه برمی‌گردد به سال ۹۸ و اجرای ۳ شهر هندوستان. سرکوهی تعریف می‌کند: به عنوان نماینده شهرستان به سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تهران معرفی شدیم. برای نمونه چند قطعه اجرا کردیم و در نهایت به عنوان گروه منتخب موسیقی مقامی برای سفر به هندوستان و اجرا مقابل هندوستانی‌ها و ایرانی‌های مقیم هندوستان انتخاب شدیم. یک هفته در این کشور ماندیم و در ۳ شهر بمبئی، پوما و بنگلور موسیقی‌های مقامی خراسانی مثل الله مدد، الله باران و... را به روی صحنه بردیم. هندوستانی‌ها بسیار از ریتم موسیقی ما خوششان آمده بود. زبان تکلممان یکی نبود اما زبان موسیقی ما مشترکاتی داشت و هم‌رامی فهمیدیم. علاوه بر آن ایرانی‌های مقیم هم بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودند. با نواختن ما همراهی می‌کردند، غم موسیقی ما غم غربت را یادشان می‌انداخت و یک جا‌هایی اشک می‌ریختند.

● جرعه‌ای زندگی میان خستگی

پس از تمام این تجربه‌ها از اجرای در هندوستان و برج میلاد و تک‌شهرها فضل احمد رستمی رسیده است به همین چهار دیواری کوچک. روزها با خانواده در کوره‌ها خست می‌زند و شب‌ها هر ۶ نفر خسته و کوفته در همین اتاقک سر بر بالین می‌گذارند. ۶، ۷ ماه اول سال اینجا آجر می‌پزند و بعد به خانه خودشان در محله شهید بسکابادی می‌روند. از چم و خم کار خست مالی که می‌پرسم فضل احمد می‌گوید کار خیلی سختی است و کار هر کسی نیست! پیشنهاد می‌کند خودم سر کوره‌ها بروم و همه چیز را از نزدیک ببینم. پشت خانه‌ها زمین گودی می‌شود و توی گودی، آجرها ردیف به ردیف روی هم چیده شده‌اند. آجرهایی که خانواده‌ها با کمک هم ساخته‌اند. فضل احمد و یاسین پسرش کنار تپه‌های رس بیل می‌زنند و گل را در می‌آورند. بعد همسرا او به همراه ستایش و کوثر و صالحه دختران کم‌سن و سالش گل‌ها را توی قالب می‌ریزند و جدای می‌کنند. این قالب‌ها را توی کوره‌های غارمانند که کمی دورتر هستند می‌چینند. اطراف کوره‌ها آتش درست می‌کنند تا این آجرها کمی سفت شوند. صاحب کوره‌ها اما آجرها را توی زمستان می‌پزند. کارگرهای خواهند که فضل احمد کمی برایشان تار بنوازند. او اما می‌گوید که سرانگشتانش بر اثر کار زخمی شده و سیم لای زخم‌هایش گیر می‌کند اما انگار که خودش هم طاقت دوری از تارش را نداشته باشد سریع حرفش را می‌خورد و تارش را به دست می‌گیرد و شروع می‌کند به نواختن. کارگران در سکوت به نوازی دوتار گوش می‌سپارند تا جرعه‌ای زندگی بنوشند میان این همه خستگی و فرسودگی.



ترانه غدیر

کارهای گروه ساریکا بیشتر مناسبتی است و موقع اعیاد و مناسبت‌ها سرشان شلوغ‌تر می‌شود. سعید احمد سرکوهی توضیح می‌دهد که سال‌های پیش این موقع عید غدیر و قربان حتما ۳، ۴ اجرای زنده در شهرها و سالن‌های مختلف به روی صحنه می‌پردند اما امسال به دلیل شیوع ویروس کرونا برنامه‌ای ندارند. یکی از معروف‌ترین ترانه‌های آن‌ها هم ترانه غدیر است. از سعید احمد سرکوهی می‌خواهم قطعه‌ای را برایشان اجرا کند. فضل احمد رستمی می‌نوازد و او می‌خواند: تا در عید غدیر پاک شاخه زند جوانه، مرغ دلت آنجا گرفت آشیانه.